

نقش هویت دینی در همگرایی ایران و آسیای مرکزی

بهرام اخوان کاظمی[□]

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

فریبرز ارغوانی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۹/۷/۳ - تاریخ تصویب: ۱۹/۱۱/۲۵)

چکیده:

مفوله‌ی باورها و ارزش‌های دینی همواره یکی از محورهای مهم و تکوینی سیاست خارجی جمهوری اسلامی و نیز تبلور آن در عرصه‌ی تصمیم‌گیری بوده است. با درک این مهم، پژوهش حاضر ضمن در نظرگیری هویت اسلامی به عنوان عنصر احیا شده در کشورهای آسیای مرکزی و نیز عدم توانایی در ایفای نقش سازنده بوسیله این هویت در تامین منافع ملی ایران، این سوال را فراروی خویش می‌بیند که چرا این هویت نتوانسته واجد کارایی درخور و قابل ملاحظه باشد؟ ادعای این نوشتار این است که فرهنگ سیاسی پیشینی و بحران هویت در سطح واحد و نیز مداخله قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تاکنون مانع از بسط همگرایی میان ج.ا.ایران با کشورهای آسیای مرکزی از رهگذر هویت اسلامی شده است. از اینرو توجه به نوعی عملگرایی در سیاست خارجی ضمن آنکه می‌تواند حوزه رقابت را به رقابت توأم با همکاری تبدیل کند، افزایش پیوندهای اقتصادی با قدرت‌های منطقه‌ای و نیز کشورهای آسیای مرکزی می‌تواند موجد ثباتی در این جوامع باشد که نتیجه آن از بین رفتن زمینه‌های توجیه حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای است.

واژگان کلیدی:

هویت دینی، سیاست خارجی، همگرایی، ایران، آسیای مرکزی، بحران هویت، قدرت‌های فرامنطقه‌ای

مقدمه

دین مبین اسلام از همان اوان رسالت جهانشمول خود، تاثیرات خویش را فراتر از مرزهای شبه جزیره عربستان و حتی مناطق همجوار آن جلوه گر کرد. یکی از مناطقی که خیلی زود به جرگه ی اصلی هویت اسلامی پیوند خورد منطقه ی آسیای مرکزی بود به گونه ای که در مجاورت با حوزه تمدنی ایران از قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) پذیرای دین اسلام شد. در مقابل، حوزه ی تمدنی ایران که از تاثیرات دین اسلام بر کنار نمانده بود توانست با تلفیق عنصر ملیت با مقوله دین بستری را مهیا سازد که شرایط همکاری و همراهی با نواحی مجاور را با توجه به دو عنصر ذکر شده فراهم آورد. از این رو این چشم انداز در طول تاریخ سیاست مدرن ایران همواره مد نظر کارگزاران حاکم قرار گرفته که حوزه های مجاور تمدنی با توجه به عقبه ی مشترک و نیز حوزه ی ارزشی-دینی مشابه می تواند زمینه ای برای همگرایی و همکاری و در ادامه ارتقای منافع ملی باشد. با توجه به این مهم، پیوندهای ایران با آسیای مرکزی در حوزه ی تمدنی اسلام را می توان در دو دوره ی زمانی مورد توجه قرار داد: دوره نخست، دوران حاکمیت روسیه تزاری و در ادامه، شوروی براین مناطق بود که در نتیجه هژمونی دیدگاه روس، هویت اسلامی نتوانست برای کشورهای این منطقه حوزه های عمل جدید تعریف کند. دوره دوم، دوران بعد از فروپاشی شوروی و استقلال کامل کشورهای این منطقه را شامل می شود که طی آن با حاکمیت یافتن سازوکارهای محلی به نظر می رسید با برجسته تر شدن نقش هویت دینی، کشورهای منطقه بتوانند در تعامل مستقیم با حوزه اسلام بویژه کشور مسلمان ایران قرار گیرند. همزمان با دوره دوم در نقش یابی هویت اسلامی در آسیای مرکزی، ایران نیز با تحول انقلابی اسلامی در آغاز دهه ۱۹۸۰ روبرو شد که اصول و ارزش های این دین مبین، محور عمده مناسبات و سیاست های آن جای گرفت. از این جهت بویژه از آغاز دهه ۱۹۹۰ میلادی انتظار می رفت با توجه به پیوندهای دینی و تمدنی ایران و آسیای مرکزی، روندهای همکاری و همگرایی دوطرفه به گونه ای تعریف شود که علاوه بر محوریت یافتن نقش ایران برای کشورهای منطقه به عنوان یک الگوی مناسب جهت تدوین نظام دولت ملی، جمهوری اسلامی ایران نیز بتواند از ظرفیت های بالقوه این منطقه در عرصه های گوناگون بهره گیرد. بااین حال عرصه عمل نشان داده است که این امر تاکنون محقق نگشته است. با توجه به این موضوع، مقاله حاضر با طرح این سوال که مهم ترین موانع در برابر ایفای نقش هویت دینی در بسط همگرایی و همکاری میان ایران و آسیای مرکزی کدامند؟ سه مفروض فرعی زیر را مد نظر قرار داده است:

۱- به نظر می‌رسد پیوند و همگرایی در معنای بسط همکاری میان ایران و کشورهای آسیای میانه از حیث الگویی برای این کشورها و از حیث ظرفیت‌های بالقوه بویژه در حوزه‌های اقتصاد و چندجانبه سازی برای ایران مهم است.

۲- به نظر می‌رسد آسیای مرکزی نه به عنوان مجموعه کشورهای مستقل با حاکمیت‌های جداگانه بلکه با توجه به مقوله‌ی هویت دینی (هم از حیث اسلام و هم از حیث پراکندگی مذاهب) به عنوان یک مجموعه در سیاست خارجی ج.ا.ا ایران فرض شده و دارای اهمیت است.

۳- به نظر می‌رسد عدم تعمیق روابط مطابق با انتظارات دو جانبه در حوزه‌ی عمل، نشانگر آن است که هویت دینی نتوانسته است کار ویژه‌ی بسط همگرایی میان ایران و آسیای مرکزی را در شرایط حداکثری ایفا کند.

از مفروضات فرعی پیش گفته می‌توان فرضیه‌ی اصلی پژوهش حاضر را اینگونه استنباط

کرد:

"به نظر می‌رسد مسایل و محدودیتهای سطح واحد در درون جوامع آسیای مرکزی نظیر بحران هویت و تداوم تعارض دولت و جامعه از یک سو و مسایل ساختاری که در بازی بزرگ جدید و حضور قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در رقابت با ایران مفهوم سازی می‌شود، مهم‌ترین عوامل در ممانعت از پیوند الگویی میان ایران و آسیای مرکزی با محوریت هویت دینی است."

جهت آزمون فرضیه، نوشتار حاضر در بخش نخست ضمن پرداختن به مباحث نظری در باب مساله‌ی هویت، با بررسی حضور اسلام در دوران پیش و پس از انقلاب اسلامی، جایگاه هویت اسلامی را در این منطقه مورد بررسی قرار خواهد داد؛ و در بخش دوم از این پژوهش، موانع فراروی ایفای نقش هویت اسلامی را در بیشینه کردن منافع دوسویه (ایران و آسیای مرکزی) در دو سطح واحد (با محوریت مسایل و مشکلات درونی کشورهای آسیای مرکزی) و سطح ساختار (حضور و رقابت بی‌پایان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نقش‌یابی سیستمی) را از نظر می‌گذرانند. در نهایت، چشم‌اندازهای لازم به چگونگی کارکرد و تصمیم‌سازی دستگاه سیاست خارجی ایران از رهگذر مقوله‌ی هویت دینی و رویکردهای مشابه و یا حتی بدیل مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. اسلام و هویت در آسیای مرکزی

۱-۱. هویت؛ نظریه ها و رویکردها

مقوله ی هویت (Identity) به عنوان مفهومی جدید اما ریشه دار در حوزه مطالعات اجتماعی در عصر نوین از چنان جایگاهی برخوردار شده است که امروزه کمتر شاخه ای از حوزه مطالعات انسانی و اجتماعی را می توان نام برد که به گونه ایی بدین بحث نپرداخته باشد. در حوزه سیاست خارجی نیز این اهمیت یابی نه صرفاً در سطح ملی بلکه در سطوح منطقه ای و بین المللی توانسته خود را نمود بخشد که این امر به چند جهت بوده است:

الف. رخداد دگرگونی های سیاسی و اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ از جمله پیدایش جنبش های نوین اجتماعی در غرب، آغاز فرایند دموکراتیزاسیون، ظهور جنبش های جامعه ی مدنی در اروپای شرقی و در نهایت فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد.

ب. پیدایش مکاتب سیاسی نوین که علاوه بر توجه به ملیت، ملت و قومیت با اتخاذ رویکرد پست مدرنیستی، دیدگاه های تمامیت گرا و یکپارچه انگارانه از پدیده های اجتماعی را که برآمده از ذات تجددگرایی است به نقد و چالش گرفته اند

ج. تعمیق و شتاب گیری فرآیند جهانی شدن در دهه های پایانی قرن بیستم و در نتیجه گسترش چشمگیر فناوری های اطلاع رسانی و ارتباطاتی و جابجایی گسترده ی جمعیتی سبب ساز طرح مساله هویت با اشکال جدید ملیت و هویت ملی در محافل علمی جهان شد (احمدی، ۱۳۸۸: ۱-۳).

در این راستا، علاوه بر سطح بندی هویت به صورت خرد (شکل گیری یک شخصیت غیرقابل تقسیم) و یا هویت اجتماعی (رابطه فرد و جامعه) و کلان یا هویت ملی (Bloom, 1990: 56) انواع هویت را می توان در گونه های ذیل مورد شناسایی قرار داد:

۱- هویت فرهنگی: نوعی از هویت است که طی آن احساس هویت گروهی یا فردی تحت نفوذ یک فرهنگ باشد و به آن تعلق پیدا کند. این نوع از هویت با تشدید فرایند جهانی شدن در کنار ناسیونالیسم مورد تاکید بیشتر قرار گرفته و به عنوان واکنشی در برابر جهانی شدن عمل می کند.

۲- هویت دینی: با وجود آنکه ارزش های دینی یک جامعه در ذیل هویت فرهنگی آن جامعه مفهوم سازی می شود؛ با مطرح شدن هر یک از ادیان و یا تقابل آنها، می توان از مقوله ای مستقل به نام هویت دینی نام برد. از این جهت هویت دینی مجموعه ای از باورها و اعمال است که فرد یا جامعه در ارتباط با سنت ها و مراسم دینی که جنبه ایمانی دارد به اجرا می گذارند و متصف به آنها می شوند .

هویت دینی با قرارگیری در سطح هویت اجتماعی معمولاً در تقابل با هویت ملی قرار نمی‌گیرد. اما در برخی کشورها که هویت دینی خاصی محور قرار می‌گیرد، هویت‌های دینی حاشیه‌ای به نوعی خود را در تقابل با هویت محوری می‌بینند. برخلاف نمونه هویت یهودی-اسرائیلی که گویای این امر است؛ در جوامع دیگر مانند هند یا ایالات متحده که هویتی خاص از مرکزیت برخوردار نیست سایر هویت‌ها در تقابل با هویت ملی قرار نمی‌گیرند.

۳- هویت قومی: هویت قومی نوعی از هویت اجتماعی است که در آن وابستگی به گروه قومی خاص مبنای شناسایی و شناساندن قرار می‌گیرد. با این حال، گستردگی مفهوم قومیت باعث شده است تا عناصر مختلف چون زبان، مذهب، نژاد و آداب و رسوم خاص، گروه‌های قومی تشکیل دهند.

۴- هویت ملی: با گسترش ناسیونالیسم و آغاز کشمکش‌های سیاسی-اقتصادی بعد از انقلاب صنعتی احساس تعلق به سرزمین و دولتی خاص نیز افزایش یافت. در این راستا، هویت ملی به معنای احساس تعلق به سرزمین بزرگتر یا دولتی خاص است که از دو عنصر "واحد سرزمینی" شناخته شده و "دولت یا نظامی سیاسی" ناشی می‌شود که رهبری این واحد را بر عهده دارد. بنابراین، با در نظرگیری عنصر دوم می‌توان هویت ملی مدرن را از نوع سنتی آن جدا کرد (احمدی، ۱۳۸۸: ۷۶-۳۹).

با در نظرگیری مباحث یاد شده در باب هویت، بررسی نقش هویت دینی اسلامی و تاثیر آن در ایفای نقش سازنده یا مخرب در بسط دامنه‌ی فعالیت‌های ج.ا.ایران و مناسبات دو جانبه با آسیای مرکزی نیازمند طی کردن دو مرحله است؛ اول آنکه با در نظرگیری انواع هویت و سطوح آن، میزان کارکرد و نقش دین را مورد تأمل قرارداد و دوم آنکه به جایگاه هویت دینی در ارتباط با انواع دیگر هویت از حیث تقدم و تاخر توجه کرد. بررسی این امر نیازمند شناخت جایگاه اسلام در منطقه و سپس شناسایی اثرات انقلاب اسلامی در تشدید فرآیند هویت دینی در آسیای مرکزی است.

۲-۱. اسلام در آسیای مرکزی

بررسی شکل‌گیری هویت اسلامی به عنوان عامل انسجام بخش در آسیای مرکزی که بتواند مجموعه‌ای یکپارچه را شکل دهد نیازمند بررسی دقیق جایگاه اسلام در این ناحیه بویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران است. با توجه به اینکه هدف نوشتار حاضر از یک سو بررسی جایگاه اسلام به عنوان عامل تسهیل‌کننده و موجه‌ی همکاری میان ایران و آسیای مرکزی بوده و از جهت دیگر به نظر می‌رسد با رخداد انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ و فاصله زمانی

آن تا ۱۹۹۱ (فروپاشی شوروی) جایگاه اسلام و هویت برآمده از آن، از انقلاب اسلامی تاثیر پذیرفته و با تحول و رشد محسوس روبرو شد لذا معیار و تمرکز اصلی مطالعه حاضر، بر بررسی نقش این هویت در دوران بعد از انقلاب اسلامی است هر چند که این پژوهش، بی‌نیاز از نگرشی اجمالی به قبل از این مقطع نیز نمی‌باشد:

۱-۲-۱- هویت اسلامی آسیای میانه در دوران پیش از انقلاب اسلامی

توسعه اسلام در مناطقی که بعدها بخشی از قلمرو شوروی سابق را شکل داد، نخست در قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) صورت گرفت. در آن ایام و در زمان خلفای اسلامی - مستقر در مدینه - لشکرهای پیروزمند عرب به مناطق شرقی ماوراء قفقاز رخنه کردند و بعدها در قرن دهم میلادی اسلام به عنوان مذهب رسمی در آسیای مرکزی حاکم شد. از قرن ۱۳ تا ۱۵ میلادی روس‌ها تحت حاکمیت تاتارها قرار داشتند. پس از اسلام آوردن خان هازیک در اوایل قرن چهاردهم اسلام به عنوان یکی از عوامل مسلط در تاریخ روسیه تبدیل گردید. در قرون ۱۶ و ۱۷ نوعی توازن میان قدرت روس‌ها و مسلمانان برقرار شد و در نهایت در قرن هجدهم و نوزدهم شکل‌گیری برتری روس‌ها صورت گرفت (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۴۱).

با چیرگی روس‌ها در دوره حاکمیت تزارها، احیا و تقویت بنیادهای دینی با محوریت اسلام در سرزمین‌های تحت اختیار روسیه با موانع جدی‌ای مواجه شد بطوریکه برخلاف ابتدای قرن شانزدهم که روسیه یک دولت دینی بود با تسخیر غازان در ۱۵۵۲، حکمرانان روس مسلمانان بومی را در میان دو گزینه گرویدن به دین عیسوی و یا ترک شهرهای خود تحت فشار قرار دادند. روند فشارها در قرن ۱۷ و ۱۸ نیز با تلاش‌های عمده برای تسخیر نواحی مسلمان نشین تداوم یافت (ملکی، ۱۳۷۶: ۳۳؛ خیری، ۱۳۷۹: ۱۹۸).

رخداد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پایان حاکمیت تزارها و خاندان رومانف، در نگاه اول به نظر فرصت بزرگی را برای مسلمانان جهت کسب استقلال و خودمختاری بیشتر بوجود آورد. اما با وجود وعده‌های اولیه لنین، حاکمیت یافتن مرام اشتراکی یا سوسیالیسم به عنوان ایدئولوژی مسلط، و ملحوظ نمودن دین به عنوان "افیون توده‌ها"، شرایط مناطق مسلمان نشین را نه تنها با بهبود مواجه نشد بلکه نسبت به دوره‌ی پیش از آن فشارهای مضاعفی نیز به مسلمانان وارد گردید. کاهش مدارس دینی و مساجد، برچیده شدن سیستم موقوفات و محاکم شرع در فاصله سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰، تبلیغ فرهنگ و زبان روسی و تلاش برای ایجاد تفرقه در میان اقوام

مختلف مسلمان ها نمونه‌هایی از محدودیت های وارد شده به مسلمانان در این دوره است. همچنین علاوه بر فشارهای ایدئولوژیک، توسل به ابزارهای اقتصادی از جمله ایجاد قحطی، محور دیگر فشار به مسلمانان در این دوره است^۱ چنانکه از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۹ در اثر قحطی ساختگی بیش از صدها هزار نفر از مسلمانان عشایر قزاق جان خود را از دست دادند (محمدی ۱۳۸۷: ۳۴۳).

با این حال اسپوزیتو (۱۳۸۲) معتقد است که با وجود تمامی این فشارها به مسلمانان، آنچه که در عمل مشاهده می شد آن بود که مسلمانان شوروی به طور فزاینده ایی به ارزش ها و سنن اسلامی روی آورده و مجامع مخفی، نهادها و مدارس اسلامی غیر رسمی توسعه یافت و این پذیرش تا حد بسیاری ناشی از تلاش مسلمانان برای در نظرگیری مأمنی جهت پناه بدان بخاطر شرایط سخت حاکم بود. مجموعه این تحلیل ها نشان می دهد که فشارها و محدودیت های حاکم بر مسلمانان در دوران پیش از انقلاب اسلامی به گونه ای عمل کرد که هویت اسلامی در ذیل هویت فرهنگی روس ها هیچ گاه نتوانست مانع از رکود و بی تحرکی سیاسی مسلمانان گردد. این مساله تا حد بسیاری نیز به فقدان الگوهایی مربوط می شد که می توانست شیوه های اثرگذاری اسلامی را در عمل برای استقلال جویی و ایفای نقش سازنده نشان دهد، مقوله‌ای که به نظر، ارزش های برآمده از انقلاب اسلامی سعی در ایفای این کارویژه داشت.

۲-۱. هویت اسلامی در آسیای مرکزی در دوران بعد از انقلاب اسلامی

پیش از وقوع انقلاب اسلامی ایران با وجود آنکه مقوله اسلام و هویت برآمده در منطقه آسیای مرکزی وجود داشت اما به دلیل حاکمیت تاتارها و سپس روس‌ها نتوانست منشا اثر باشد. اما رخداد انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ تأثیرات مهم در حوزه های گوناگون آسیای مرکزی نهاد. علاوه بر ایجاد انگیزه در احیای سنت ها و ارزش های دینی، شکل گیری الگویی از حکمرانی و همزمان پویایی دینی، محورهای اثرگذار انقلاب اسلامی ایران در آسیای مرکزی بودند که به نظر می‌توانست بسترها را برای احیای دینی و در ادامه مقاومت در برابر شرایط حاکم فراهم آورد. با این حال، تأثیرات این انقلاب با بررسی نمونه های مشابه نظیر شرق مدیترانه یا شمال آفریقا نشانگر آن است که تا سال ۱۹۹۱ یعنی تا زمان فروپاشی شوروی جایگاه اسلام صرفا با اندک تفاوتی نسبت به دوره ی قبل از آن با تحرک حداقلی همراه بوده

۱. به عنوان مثال تعداد مساجد از ۲۶۰۰۰ در دوره ی پیش از حاکمیت کمونیسم، تنها ۷۰۰۰ مسجد بعد از انقلاب کمونیستی و جنگ جهانی دوم باقی ماند که این تعداد در فاصله ۱۹۶۴-۱۹۶۰ به ۵۰۰ مسجد تقلیل یافت. در همین راستا ۲۴۰۰۰ باب مدرسه تعلیم قرآن تعطیل شد و تعداد روحانیون از ۴۵۰۰۰ به ۲۰۰۰ نفر کاهش یافت (محمدی ۱۳۸۷: ۳۴۳).

که این امر تا حد بسیار ناشی از تداوم ساختارهای پیشین و حاکمیت کمونیست ها بود (see, Ehteshami, 1996).

اما با فروپاشی شوروی و اعلام استقلال کشورهای منطقه زمینه های رشد اسلام و ایفای نقش آن بیش از پیش فراهم شد. این رشد و بسترسازی برای ایفای نقش بوسیله اسلام با قرائتی که انقلاب ایران از آن ارایه داده بود تا حدی در کنار پیوندهای هویتی دیگر نظیر زبان و فرهنگ مشترک توانست جایگاه ج.ا.ایران را نیز در میان کشورهای منطقه ارتقا بخشد؛ به طوریکه علاوه بر افزایش پیوندها در حوزه های گوناگون مانند اقتصاد، نگرانی شدید سایر کشورها بویژه ایالات متحده از ترویج رادیکالیسم اسلامی با تفاسیر ایرانی آن، نمودی از این افزایش نقش ایران به شمار می رود.

برقراری ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی، اجرای عمومی مراسم مذهبی در کشورهای منطقه، پذیرش اجرای دستورات دینی و بزرگداشت مناسبت‌های مذهبی مهم بوسیله مقامات شوروی در دهه ۱۹۸۰، اجازه فراگیری آموزه های اسلامی در قالب‌های مختلف (اسپوزیتو ۱۳۸۲: ۳۰، ۲۲۷)، اجازه حیات و فعالیت احزابی نظیر نهضت اسلامی تاجیکستان و حزب التحریر اسلامی^۱ ازبکستان، از مهم ترین تاثیرات انقلاب اسلامی در این منطقه به شمار می رود.

با وجود تمامی تاثیراتی که انقلاب اسلامی در آسیای مرکزی بویژه بعد از فروپاشی شوروی و شکل‌گیری دولت‌های مستقل نهاد شواهد امر گویای آن است که مقوله‌ی اسلام‌گرایی نتوانسته است تسهیل‌کننده‌ی وضعیتی باشد که طی آن منافع طرفین در مسیری مشخص قرار گرفته و همکاری و روابط متقابل در نهایت به الگویی نهادینه تبدیل شود. موضع‌گیری کشورهای آسیای مرکزی در بحث خزر، تمایلات روسی آنها، مسایل و مشکلات پیش آمده در طرح های شبکه های انتقال گاز، عدم توجه کافی به طرح های ایران در حوزه خطوط لوله انتقال انرژی، مقابله شدید با جریان‌های اسلام‌گرای رادیکال در درون نظام سیاسی و اولویت دادن به روابط با سایر کشورها و توجه به هویت های متفاوت دیگر، شواهدی هستند که نشانگر عدم قرارگیری روابط ایران و آسیای مرکزی در جایگاهی است که انتظارات ناشی از پیوندهای دینی و ارزشی آن را ایجاد کرده است.

در مجموع به نظر می رسد با توجه به حوزه تمدنی و فرهنگی مشترک و دیرپا و هویت اسلامی مشابه در منطقه و ماهیت اسلامی نظام سیاسی حاکم بر ایران پس از انقلاب مذهبی سال ۵۷، بسترها برای همکاری از این رهگذر با وجود موانعی در این مسیر همکاری ها و همگرایی ها وجود دارد.

۱. برای آگاهی از دستور کار، شاخصه های درونی و نیز واکنش ها به حزب التحریر بنگرید به (گروه بحران بین المللی ۱۳۸۳).

۲. موانع همگرایی

با وجود مولفه های اولیه در ضرورت کارکرد هویت اسلامی به عنوان عامل تسهیل همکاری و افزایش توان ایران در بهره گیری از ظرفیت های بالقوه ی منطقه ای در آسیای مرکزی، کارکرد این عامل تاکنون نتوانسته است شرایط بهینه را برای طرفین بویژه ج.ا.ایران فراهم کند. از این جهت، شناخت عواملی که باعث عدم ایفای نقش از سوی هویت اسلامی شده اند ضروری به نظر می رسد:

۲-۱. عوامل سطح واحد

در تمایز میان عوامل موثر در عدم اثربخشی هویت دینی برای همکاری دوسویه، بر کنار از عوامل سطح سیستمی یا ساختار که عمدتاً به پویاها و فرآیندهای منطقه ای و فرامنطقه ای با محوریت سایر قدرت ها و کشورها می پردازد، عوامل سطح واحد به مجموعه ای از مؤلفه ها اشاره می کند که در درون جوامع آسیای مرکزی متأثر از شرایط تاریخی، فرهنگی و تمدنی آنها مانع از کارکرد بیشینه هویت دینی در بسط و تعمیق همکاری ها می شود. در این راستا، می توان با توجه به دو محور هویت و فرهنگ سیاسی، عوامل سطح واحد را در دو مقوله هم پیوند، ولی از نظر تحلیلی مجزا مورد کاوش قرار داد:

الف. آسیای مرکزی؛ محور تلاقی هویت ها

با وجود آنکه کشورهای آسیای مرکزی از حیث حافظه ی تاریخی و نیز تمدنی یک مجموعه ی منسجم و تقریباً یکپارچه به شمار می روند؛ اما نمی توان از رهگذر واکاوی و بررسی چیدمان هویتی این جوامع به یک محیط فرهنگی-ارزشی مشترک نایل شد. بریل الکوت (۱۹۸۶) در بررسی های پیمایشی خود از هویت مسلمانان آسیای مرکزی معتقد است که در آسیای مرکزی بین هویت دینی و ملی رابطه ی تقریباً قطعی وجود دارد. از نظر آنهایی که مدعی مسلمانی هستند احتمالاً بیش از اظهار و ادعای شناخت یا پذیرش آیین اسلام، با غرور از تبار و نیاکان خود یاد می کنند. در این راستا، می توان میان سه نوع از معتقدان به اسلام تفکیک قایل شد: ۱- مسلمانان غیرفعال (inactive)؛ ۲- مسلمانان فرهنگی (cultural) و ۳- مسلمانان معتقد (believed). دسته نخست از مسلمانان با اسلام به مثابه ی نمودی از هویت قومی یا ملی خود شناخته می شوند. این گروه از آنجا که از نظر تاریخی عضوی از جامعه ی مسلمانان می شوند ادعای مسلمانی داشته و ممکن است بعضی از عبادات و مراسم خصوصاً عبادات و مراسمی را که نشانه ای از عضویت فرقه ای و جمعی تلقی می شود به جای آورند اما این اعمال از آن روست که احترام خود را به راه و رسم فرهنگی یا ملی نشان دهند. در

عمل، همه‌ی مردم آسیای مرکزی دسته کم این همسانی را با اسلام دارند. دسته ی دوم که "مسلمانان فرهنگی" اطلاق می شوند به دنبال حفظ سنن اسلامی هستند؛ با این حال نسبت به آموزه های مذهبی و رای این عادات و اعمال آگاهی چندان ندارند. ناسیونالیسم و مذهب برای این دسته از مسلمانان درهم شده و ابعاد روحی و روانی در رفتار و اعمال آنها مشخص است. این دسته حتی اگر فاقد اطلاع از مبانی اعتقادی آدابی که رعایت می کنند باشند باز هم مناسک اسلامی را به جای آورده و می پذیرند.

"مسلمانان معتقد" به عنوان سومین و کوچکترین گروه در این دسته بندی به شمار می روند. اینان مومنانی را شامل می شوند که می توان آنها را با معیارهایی که در بیشتر کشورهای دیگر مسلمان به کار می رود در زمره ی مومنان قرار داد. این گروه در شرایط حداقلی شناختی از آموزه ها و عقاید اسلامی دارند و می کوشند دین را در زندگی روزمره خود بکار گیرند. تبلیغ دین در میان غیرمومنان جامعه و حضور مداوم در نمازهای جمعه شاخصه ی اصلی آنهاست.

این تقسیم بندی بریل الکوت از مسلمانان آسیای مرکزی به خوبی نشانگر آن است که هویت دینی با وجود آنکه از بسترهای رشد برخوردار می باشد و حداقل در میان تعدادی از مردم ساکن منطقه واجد جایگاهی مهم است اما نتوانسته ویژگی های فراگیری را برای اثرگذاری کلان در حوزه حکمرانی از خود نشان دهد. با این حال متاثر از آثار انقلاب اسلامی ایران، احیای دینی یکی از ویژگی های فعال موجود در منطقه بوده است. این احیای گرچه توانست امواجی را در برابر تحركات شوروی در منطقه به صورت مقطعی ایجاد کند اما در دوران بعد از فروپاشی بیش از آنکه در پیوند با منافع ملی عاملی برای بسط همکاری ها با ایران باشد، با قرارگیری در کنار مقوله ی هویت ملی یا قومی کارکردهایی متفاوت را از خود نشان داده است (see: Rashid 1994).

این موضوع در کنار نقش عوامل ساختاری تا حد بسیار به عدم وجود ارتباط بسیط میان اسلام و جامعه در آسیای مرکزی بر می گردد چرا که مردم آسیای مرکزی نوعی پیوند ابتدایی با میراث اسلامی خود دارند. برای بسیاری از آنها اسلام بن مایه فرهنگی و اجتماعی زندگی را تشکیل می دهد و در همین راستا برای گروه کوچکی، آموزه های اسلامی به مثابه ی منبع قدرت روحی عمل می کند (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۲۷).

ب. فرهنگ سیاسی آسیای مرکزی

فرهنگ سیاسی حاکم بر عرصه سیاسی و اجتماعی جوامع آسیای مرکزی یکی دیگر از عوامل مهم سطح واحد است که باعث شده تا هویت اسلامی نقش ثانوی به خود گیرد.

اثرگذاری این عامل در کنار نقش هویت‌های چندگانه عمدتاً ناشی از عقب ماندگی این دسته از کشورها در حوزه‌های مختلف و در نتیجه‌ی عدم ادراک مناسب برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های بالقوه جوامع خود است. حاکمیت و استیلای طولانی روس‌ها و سیاست روسی‌سازی ایشان در مناطق گسترده شوروی سابق و در نتیجه از بین رفتن شرایط مناسب جهت رشد فرهنگی نیز می‌تواند به عنوان عامل اثرگذار مورد اشاره قرار گیرد. همچنین می‌توان افزود ارزیابی عمومی از وضعیت کشورهای آسیای مرکزی معرف آن است که:

- سیاست در این کشورها عموماً تابعی از هویت شخصی و طایفه‌ای است تا تحت تاثیر اندیشه و فلسفه سیاسی مشخص؛ وجود ضعف‌های فکری و بن‌مایه‌های اندیشه‌ای فراوان در نتیجه عملکرد نادرست در حوزه‌های موضوعی مختلف؛ وجود بحران هویت در این کشورها که غالباً ناشی از ویژگی کثیرالمله بودن آنهاست؛ حاکمیت یافتن کمونیست‌های سابق در این جوامع که فرهنگ سیاسی را نه بر مبانی و فلسفه حکمرانی متناسب با مقتضیات جدید بلکه بر محوریت اصول جزمی تعریف و پرورش داده‌اند؛ ضعف شدید دموکراسی و در نتیجه‌ی تبدیل شدن الفاظ و مفاهیم برآمده از آن به عنوان الفاظ و توجیهی جهت تحکیم موقعیت شخصی و گروهی؛ بی‌ثباتی سیاسی و تجربه اندک این دسته از جوامع در حکمرانی؛ هویت ثانوی یافتن دین به عنوان یک مجموعه فکری و در ادامه عدم اعتقاد رهبران به تفکر دینی (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۱۰۴، ۱۰۵). این عوامل مبنای شکل‌گیری شرایطی شده است که مبتنی بر آن، نه تنها هویت اسلامی نتوانسته به عنوان عاملی کارآمد در جهت بسط همکاری‌های این دسته از جوامع با سایر کشورها بویژه ایران ایفای نقش کند بلکه با دامن زدن به بحران هویت و ضعف دولت-ملت‌سازی، بعضاً بی‌ثباتی را به شاخصه‌ی اصلی تبدیل کرده است. بخاطر عدم اتکا به اصول راهنمای مشخص، نتیجه‌ی طبیعی و اولیه این بی‌ثباتی‌ها بویژه در عرصه‌ی سیاست، زمینه‌سازی برای فعال شدن عوامل ساختاری به عنوان دسته‌ای دیگر از عوامل در جلوگیری از ارایه‌ی کارویژه‌ی هویت اسلامی در بسط همگرایی و همکاری است.

۲-۲. عوامل ساختاری

عدم ایفای نقش بهینه بوسیله هویت اسلامی به عنوان عاملی مهم در تعمیق همکاری‌ها و گسترش دامنه‌ی روابط ایران با کشورهای آسیای میانه علاوه بر ویژگی دولت-ملت‌سازی و نیز فرهنگ سیاسی معلول دسته‌ای دیگر از عوامل است که در ادبیات سیاسی از آن به عنوان عامل ساختاری نام برده می‌شود. این دسته از عوامل فراتر از سطح واحد و ویژگی‌های خرد دولت‌ها در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به دنبال یافتن زمینه‌هایی است که در شکل‌گیری یا تغییر و تحول پدیده‌ای اثرگذار است. از این جهت می‌توان با پذیرش رابطه‌ی متقابل

ساختار-کارگزار (Structure-agency) به این جمع بندی رسید که شرایط درونی جوامع آسیای مرکزی که با شاخصه هایی نظیر بحران هویت، بحران دولت-ملت سازی، تلاقی هویت های چندگانه و بعضاً متناقض و... شناخته می شود بسترهای بی ثباتی داخلی را در هر یک از جوامع سبب شده و در نتیجه ی قدرت های مداخله گر منطقه ای و بین المللی بسته به عواملی که بستر مداخله ی آنها را مشروعیت می بخشد حضور خود را تداوم بخشیده و در ادامه، منویات مدنظر خویش را تحمیل می کنند. این حضور قدرت ها به عنوان عامل ساختاری نه تنها منتج به ثبات و آرامش منطقه ای نمی شود بلکه تلاقی منافع ملی این واحدها با یکدیگر (قدرت های مداخله گر) از یک سو و نیز تضاد آن با برخی ویژگی های جوامع محلی از سوی دیگر در تشدید و بسط بی ثباتی ها عمل می کند. از این جهت می توان گفت نقش قدرت های مداخله گر در سطوح منطقه ای و بین المللی و منافع و ترجیحات آنها عملاً با قرارگیری در کنار شرایط درونی این جوامع باعث بی ثباتی شده و نیز با رایه ی خوانش های مختلف از اسلام از یک سو و تلاش برای انزوای ایران از سوی دیگر مانع از کارکرد موثر هویت اسلامی شده اند. در اینجا بجا است تا در این باره نقش قدرت های مداخله گر در سطوح منطقه ای و بین المللی به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۲-۲. روسیه و آسیای مرکزی (خارج نزدیک)

پس از فروپاشی شوروی و جانشینی روسیه به عنوان میراث دار آن کشور از همان ابتدا بسیاری از کارشناسان و ناظران مسایل اوراسیا، روسیه را همچنان به عنوان مهم ترین بازیگر منطقه ای قلمداد کرده اند. این اهمیت علاوه بر نقش تاریخی و ذاتی که روس ها در آسیای مرکزی ایفا کرده اند به شاخصه های ابرقدرتی این کشور و موضع گیری در مقابل حضور سایر قدرت ها و کشورها در این حوزه جغرافیایی نیز باز می شود و روسیه هم همانند شوروی سابق، حضور دول دیگر را به عنوان رقبای منطقه ایی در این «حیاط خلوط خصوصی» نمی پذیرد (Malik, 1996:98). از این روست که با وجود آنکه روس ها در دوران آغازین بعد از فروپاشی با اتخاذ سیاست منفعلانه، صرفاً نگاه به غرب را برای بهره گیری از مواهب آن جهت احیای ویژگی های صنعتی-اقتصادی خود برگزیدند؛ اما با وضوح و تثبیت وضعیت کشورهای تازه استقلال یافته و نیز رایه ی تعریف به نسبت مشخص از منافع ملی در دوران ریاست جمهوری پوتین سیاستی جدید را پیشه کردند که از اواسط دهه ی ۱۹۹۰ با عنوان "دکترین پرمایکف" از آن نام برده شد. براساس این آموزه، روسیه کشوری اوراسیایی قلمداد می شد که سیاست خارجی آن باید در خدمت منافع روسیه به عنوان یک قدرت جهانی قرار می گرفت. لذا تهدیدات امنیتی روسیه عمدتاً از منطقه ی آسیای مرکزی و قفقاز بوده و

روسیه باید کنترل خود را بر این منطقه برقرار می‌کرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). اتخاذ این سیاست معلول چند عامل مهم بود؛ اول آنکه با پذیرش طرح "گسترش ناتو به شرق" به نظر می‌رسید ترتیبات امنیتی غرب علاوه بر حوزه ی اروپای شرقی، به تدریج مناطق سابق تحت نفوذ روسیه را نیز شامل می‌شد که این مساله بی‌شک نمی‌توانست برای روس‌ها خوشایند باشد. دوم آنکه روس‌ها از همان اوان فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۱ به بعد همواره با داعیه‌های جدایی خواهانه‌ی قومیت‌های مختلف در نواحی و بخش‌هایی از کشور خود و نیز مناطق پیرامونی مواجه بودند که در غالب آنها نیز به تعبیر مقامات روسیه، اسلام سیاسی نقشی مهم ایفا می‌کرد (Umnov, 1998) و از این جهت، بی‌توجهی روس‌ها به این مناطق می‌توانست در بلندمدت آثاری سوء بر یکپارچگی و حاکمیت این کشور بگذارد و در نهایت علاوه بر غرب و نیز خطر خودمختاری‌های قومی، حضور سایر قدرت‌ها نیز بسته به علایق متفاوت آنها نظیر چین، ایران، ترکیه و اسرائیل و بعضاً عربستان و پاکستان می‌توانست در آینده‌ای نه‌چندان دور به طور کامل روسیه را در وضعیتی حاشیه‌ای قرار دهد. با توجه به این مسایل بود که روس‌ها پیرو دکترین پریمایکف با اطلاق عنوان «خارج نزدیک» (Near abroad) به مناطق پیرامونی خود بویژه آسیای مرکزی و قفقاز، حساسیت خود را نسبت به تحولات منطقه‌ای نشان داده و تلاش‌های پیگیری را در جهت محدود کردن نقش سایر کنش‌گران از خود نشان دادند. با این حال آنچه که به نظر می‌رسید روس‌ها را در حیطه‌ی مسایل منطقه‌ای نگران ساخته فعالیت‌ها و احیای بنیادگرایی اسلامی بود (piacentini, 1994:145) که از دو جهت برای روس‌ها تهدید تلقی می‌شد. نخست آنکه اسلام بخشی مهم از هویت آسیای مرکزی را تشکیل می‌دهد و در ایجاد تمایز میان مسلمانان و دیگر مذاهب به گونه‌ای موثر است و دوم آنکه اسلام عامل ایجاد وحدت میان جمهوری‌های آسیای مرکزی و جهان اسلام است (گروه بحران بین‌المللی، ۱۳۸۳: ۶۳).

در کنار دکترین پریمایکف که عمدتاً ابعاد امنیتی را برای روس‌ها تبیین می‌کرد شاهد شکل‌گیری دکترین دیگر با نام «مونروسکی» (Monrouski) هستیم که مطابق با آن سیاست خارجی روسیه خواهان آن است تا اطمینان یابد اسلام سیاسی به آن حد رشد نمی‌یابد که منافع آنها را در معرض خطر قرار دهد (پکر، ۱۳۷۷). با مطرح شدن این آیین روس‌ها ضمن ابراز نگرانی شدید به اقداماتی متوسل شدند تا از رهگذر آن مانع از ایفای نقش اسلام‌گرایان جوامع آسیای مرکزی و در نتیجه نفوذ کشورهای فرامنطقه‌ای حامی آنها شوند. قرارگیری در کنار چین در قالب ترتیبات منطقه‌ای نظیر شانگهای برای مبارزه با بنیادگرایی، تلاش برای احیای

۱. جهت اطلاع از ریشه‌های تحرکات و نهضت‌های اسلامی در دوران پیش از فروپاشی شوروی بنگرید به: (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۷۰).

ملی‌گرایی روس، اعمال نفوذ از طریق اقلیت‌های روس در این جوامع و نیز حضور بعضاً مستقیم به بهانه‌ی حمایت از آنها مهم‌ترین تلاش‌های روسیه در این راستا بوده است. در مجموع می‌توان گفت تلاش روس‌ها برای ایفای نقش قدرت فائقه در منطقه و اجرای منویات خود شرایطی را فراهم می‌آورد تا هرگونه بدیل این وضعیت برای روس‌ها نظیر هویت اسلامی با محدودیت مواجه شود و از اینرو شاهدیم که تحرکات اسلام‌گرایان در قوالب مختلف با واکنش‌های شدید روسیه مواجه شده است.

۲-۲-۲. ایالات متحده و آسیای میانه

با فروپاشی شوروی و کاهش نفوذ روسیه در مناطق پیرامونی خود در مراحل آغازین، ایالات متحده تلاش کرد تا در قالب دکترین "نظم نوین جهانی" با بسط چندجانبه‌گرایی و نیز بهره‌گیری از پشتوانه مشروعیتی نهادهای بین‌المللی بویژه سازمان ملل توان و هژمونی خود را تثبیت کند. از اینرو راهبردهای کلان این کشور به‌گونه‌ای تنظیم و اجرایی می‌شد که تحولات مناطقی در این سیاست به‌مثابه‌ی زنجیره‌ای مرتبط نمود می‌یافت که درک هر یک از حلقه‌های آن در گرو شناخت و فهم حلقه‌ی دیگری بود. از این جهت می‌توان گفت که سیاست خارجی ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز ارتباطی وثیق با خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای پیرامونی داشت. نگاهی به شاخصه‌ها و اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در آسیای میانه مویید این نظر خواهد بود:

- مهار اسلام‌گرایی (با عناوینی چون بنیادگرایی و افراطی‌گرایی اسلامی)؛
- جلوگیری از حوزه‌ی نفوذ ج.ا.ایران در منطقه؛
- ممانعت از نفوذ بیش از حد روس‌ها؛
- استفاده از مواد خام و بازارهای مصرف؛
- پیگیری منافع راهبردی که عمدتاً در مسیر جلوگیری از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای تعریف می‌شد (صادقیان خوری، ۱۳۷۷: ۱۳۰).

دو اولویت نخست سیاست منطقه‌ای ایالات متحده در آسیای مرکزی علاوه بر پیوند با سایر اولویت‌ها عمدتاً در راستای سیاست‌های کلان ایالات متحده بویژه در خاورمیانه تعریف می‌شد. از این جهت، تقابل با تروریسم به عنوان یک محور اساسی ضرورت مهار ایران به عنوان حامی اصلی تروریسم و بنیادگرایی اسلامی در منطقه (به زعم آمریکا) از جانب ایالات متحده را ایجاب می‌کرد. به همین جهت است که ایالات متحده علاوه بر بدبینی نسبت به فعالیت اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی تمام تلاش خود را نیز به کار بسته است تا با انزوای

ایران در این منطقه مانع از اثرگذاری هویت مشترک اسلامی ایران بر حوزه فعالیت‌ها و منافع کشورهای این منطقه شود (Murray, 2010: 3).

۳-۲-۲. چین و آسیای میانه

با وجود آنکه به نظر می‌رسد با افزایش چشمگیر توان اقتصادی چین در دو دهه‌ی اخیر و نیاز روزافزون این کشور به منابع و مواد خام، سیاست خارجی این کشور عمدتاً در راستای تامین این اولویت تنظیم می‌شود؛ اما نگرانی‌های امنیتی و استراتژیک چین نیز همچنان بخشی مهم از ذهنیت تصمیم‌گیری در میان سیاست‌گذاران این کشور را به خود مشغول کرده است. این مساله بدان جهت است که علاوه بر ارتباط یافتن با حفظ امنیت انرژی و بازار مصرف به موجودیت فیزیکی و تداوم یکپارچگی و حاکمیت این کشور نیز پیوند دارد. حوزه‌ی آسیای میانه علاوه بر آنکه می‌تواند از حیث تامین انرژی و نیز فراهم آوردن بازارهای مصرف گسترده برای چین واجد شرایط باشد از دو جهت نقشی کلیدی در راهبردهای کلان چین ایفا می‌کند:

۱- حضور ایغورها و مسلمانان در این منطقه؛

۲- افزایش نفوذ ایالات متحده در پی گسترش ناتو به شرق.

در ارتباط با محور دوم، چین در راستای اولویت سیاست‌های اقتصادی خود همواره بر صلح پایدار و ثبات منطقه‌ای تاکید داشته است^۱ و به همین جهت با اعتقاد به اینکه گسترش ناتو و افزایش حضور آمریکا می‌تواند منطقه را آبدستن رقابت و بی‌ثباتی کند تلاش‌های دیپلماتیک عمده‌ای جهت محدود کردن نفوذ آمریکا انجام داده است. در کنار آن، مساله‌ی وجود مسلمانان در استان سین کیانگ^۲ و همجواری آنها با تحركات اسلام‌گرایانه در کشورهای آسیای میانه بویژه قزاقستان باعث دغدغه‌های قومی و مذهبی عمده برای این کشور شده است. در این راستا چینی‌ها ضمن ابراز مخالفت با تحركات بنیادگرایانه در قالب سازمان شانگهای و در همکاری با روسیه عزم خود را برای محدود ساختن فعالیت اسلام‌گرایان ابراز کرده است که این امر بی‌تردید بر مساله‌ی مناسبات ایران با کشورهای منطقه که هر دو نیز به نوعی دارای روابط دیپلماتیک با چین هستند اثرگذار خواهد بود.

همانند روسیه، چینی‌ها نیز تلاش کرده‌اند تا با توجه به حساسیت‌های داخلی از حیث اسلام‌گرایی روابط خود را در منطقه به گونه‌ای تعریف کنند که ضمن ایجاد محدودیت برای

۱. رک. به: (هیبر، ۱۳۷۷)

۲. استان سین کیانگ یا ترکستان چین با داشتن وسعت زیاد، علی‌رغم جمعیت اندک چینی (۱/۲ درصد از ۴۰ میلیون نفر) به خاطر دارا بودن منابع نفت و سایر منابع از اهمیتی ویژه برای چین برخوردار است (کولایی، ۱۳۷۶: ۱۳۹).

کارکرد هویت اسلامی، اولویت‌های اقتصادی-تجاری فراتر از کارکرد قومی-مذهبی بتواند منافع این کشور را در هر دو سطح سیاست حاد و ملایم تامین کند.

۲-۲-۴. ترکیه و هویت پان ترکی؛ اسرائیل و سیاست جذب یهودیان

تلاقی هویت‌های چندگانه در آسیای مرکزی علاوه بر ایجاد زمینه‌های مناسب برای مداخله روسیه، ایران و تفاسیر رادیکالی از اسلام با قرائت کشورهای چون پاکستان و عربستان، شرایط را برای حضور ترکیه نیز فراهم آورده است. فروپاشی شوروی و در نتیجه تغییر ماهیت تهدیدات امنیتی از تهدیدات خارجی به داخلی و نیز ایجاد فرصت‌های جدید در آسیای میانه از مهم‌ترین دلایل توجه خاص ترکیه به این منطقه است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۱۲). در کنار این عامل، پیوندهای تاریخی، فرهنگی، قومی-زبانی با دولت‌های تازه استقلال یافته فرصتی مناسب را برای نفوذ این کشور در منطقه فراهم آورد که این امر در چند سال اخیر با احیای هویت پان ترکی جدید در نزد مقامات ترکیه شکلی نوین به خود گرفته است. با وجود اتخاذ سیاست‌هایی بوسیله ترکیه در کمک به بهبود اقتصادی و ثبات سیاسی کشورهای این منطقه و نیز پیش‌گیری و مدیریت بحران‌ها جهت ایجاد ثبات در راستای ارایه و تثبیت مدل پان ترکیستی خود، این کشور به دلیل عدم مجاورت سرزمینی با کشورهای آسیای میانه، تداوم حاکمیت کمونیست‌های سابق در برخی از این کشورها (آیدین، ۱۳۷۷: ۱۰۶-۱۰۲)، تفاوت‌گوشی عمده زبان ترکی و نیز ظرفیت اقتصادی محدود ترکیه در جذب تولیدات این جمهوری‌ها و ارایه‌ی کالاهای مورد نیاز آنان (کولایی، ۱۳۷۶: ۱۴۴) نتوانسته است تأثیرات لازم را در احیای هویت‌های پان ترکی در این منطقه بگذارد.

در کنار ترکیه، اسرائیل نیز نقشی مهم در ایجاد محدودیت در برابر هویت اسلامی در آسیای مرکزی ایفا کرده است^۱. با وجود آنکه سیاست‌های این رژیم همانند ترکیه به نوعی همسویی با غرب بوده است اما تلاش برای تسهیل مهاجرت یهودیان مقیم آسیای میانه و نیز روسیه به سرزمین‌های اشغالی، اتحاد با ترکیه در برابر ایران، ابراز نگرانی از وجود تسلیحات اتمی در قزاقستان و امکان صدور آن به ایران و نیز اهداف اقتصادی (رضایی، ۱۳۷۷: ۷۱) از مهم‌ترین محورهای مورد توجه اسرائیل در آسیای مرکزی بوده است که ضمن ارتباط یافتن با سیاست‌های خاورمیانه‌ی این رژیم، محدودیت‌هایی چند را در برابر ایران در بهره‌گیری از ظرفیت و هویت اسلامی و فرهنگی کشورهای منطقه فراهم کرده است.

۱. برای آگاهی از چگونگی ودلایل روابط ترکیه و اسرائیل با محوریت آسیای مرکزی نگاه کنید به: (ملکی، ۱۳۷۷).

۵-۲-۲. عربستان و پاکستان؛ الگو و بدیل سازی اسلام رادیکال

بر خلاف ترکیه که نفوذ و توجه خود را به آسیای مرکزی از رهگذر آرمان‌های هویت پان ترکی دنبال می‌کند، برخی کشورهای غرب گرا و خواهان حضور در این منطقه با چراغ سبز ایالات متحده و غرب، هویت اسلامی را که بعد از فروپاشی شوروی به نظر احیا شده می‌رسید مورد توجه قرار داده‌اند. عربستان و پاکستان از جمله مهم‌ترین این کشورها هستند که با ارایه‌ی تفاسیر متفاوت و به نسبت رادیکال از اسلام در مقایسه با ایران تلاشهایی قابل توجه را برای گسترش حوزه‌ی منافع خود انجام داده‌اند (Piacentini, 1994: 83). پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پاکستان به ارتباطات خود با جمهوری‌های آسیای مرکزی افزود و بازرگانان و مبلغین مذهبی این کشور فعالیت خود را در منطقه آغاز کردند. با توجه به فاصله‌ی جغرافیایی پاکستان با این منطقه که با حایل افغانستان مشخص می‌شد فعالیت‌های پاکستان برای گسترش نفوذ خود عمدتاً از طریق حمایت از طالبان و تفاسیر بنیادگرایانه از اسلام رادیکال بود. از این جهت پاکستان ضمن رقابت با ایران با ارایه و معرفی نوعی بنیادگرایی که هم ماهیت ضدغربی داشت و هم ضدشیعه (اولیویه روا، ۱۳۸۰: ۵۱) عملاً به طور غیرمستقیم خود را به عنوان یکی از عوامل محدودکننده‌ی نقش هویت اسلامی معرفی کرد که می‌توانست مانع از توسعه روابط ایران با کشورهای منطقه شود. از طرف دیگر این تفاسیر باعث می‌شد تا ماهیت تروریستی اطلاق شده از سوی غرب به فعالیت‌های ایران در منطقه قوت بیشتر به خود گیرد.

عربستان سعودی به عنوان دیگر رژیم مورد تایید غرب نیز کوشیده است تا از قافله عقب نماند. این کشور از اوایل سال ۱۹۹۰ در عملی ابتکاری یک میلیون قرآن به منطقه فرستاد و وجوه مربوط به پروژه‌های ترجمه قرآن به زبانهای محلی و ایجاد یک مرکز نشراسلامی را در تاشکند تأمین کرد. ورود قرآن به این منطقه باعث ایجاد هیجان عمومی قابل توجه شد. مرکز صدای سعودی نیز ضمن تغییر در برنامه‌های خود و پخش ساعت‌ها برنامه‌ی خارجی مذهبی به نام "ندای اسلامی" برای مسلمانان آسیای مرکزی روندی فزاینده از ارایه‌ی الگوها و تفاسیر اسلامی مدل سعودی را در پیش گرفت. همچنین فهد در سال ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ صدها نفر از متقاضیان مناسک حج از آسیای مرکزی را برای انجام آن دعوت و هزینه‌های سفر آنان را متقبل شد. پذیرش دانشجویان این منطقه برای ادامه تحصیل در رشته‌های الهیات از جمله دیگر اقدامات انجام شده است (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۵۸).

۳. چشم اندازها

علاوه بر عوامل موثر در دو سطح مورد اشاره، اختلاف نظرات ایران با کشورهای منطقه پیرامون تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، تفاوت مذهبی ایران با کشورهای آسیای مرکزی بر محور شیعه و سنی در مقایسه با تفاسیر مشابه و به مراتب نزدیک تر عربستان و پاکستان و نیز تعداد محدود شیعیان در این ناحیه می توان گفت که هیچ یک از اهرم‌های نژادی، مذهبی، زبانی و میراث‌های مشترک فرهنگی نمی تواند صرفنظر از واقعیات درونی این دسته از جوامع و مسایل منطقه ای و بین المللی گشایشی برای بهبود مسیر در برابر سیاست خارجی ایران ایجاد کند. افزون بر تفاوت مذهب شیعی و سنی، از حیث نژادی هم توجه ایران به این امر می تواند شکاف‌های نژادی درون کشور را شعله ور سازد؛ همچنان که در مساله ی زبان نیز به جز کشور فارسی گوی تاجیکستان، زبان فارسی در قیاس یا بدیل ترکی به شدت با محدودیت مواجه است. با عنایت به این محورها و با توجه به گزاره ی "ضرورت تامین منافع ملی ایران در آسیای مرکزی" به نظر می رسد حاکمیت نوعی عملگرایی مبتنی بر چندجانبه سازی می تواند یکی از راهبرد اصلی در سیاست خارجی ایران در این منطقه باشد. نیل به این هدف با چند گزاره ی سلبی و ایجابی قابلیت تحقق خواهد داشت. گزاره های سلبی این راهبرد عبارتند از:

۱- اجتناب از روسیه محوری در بسط مناسبات با کشورهای منطقه؛

۲- اجتناب از اولویت صرف بخشیدن به هویت های یکجانبه نظیر مذهب یا نژاد و زبان

در تامین منافع ملی.

گزاره های ایجابی عبارتند از:

الف. اتخاذ سیاست همکاری های اقتصادی غیرمداخله جویانه. تاکید بر مقوله اقتصاد و اهمیت آن عمدتاً هم به خاطر شرایط مناسب طرفین در تامین نیازهای متقابل است و هم آنکه غالباً با حساسیت دنبال نمی شود و این عدم مداخله نیز می تواند ضمن ایجاد و توسعه ی ظرفیت های مناسب و جدید، زمینه‌های بدبینی‌های منطقه‌ای دامن زده شده را از بین ببرد.

ب. افزایش حضور و ایفای نقش از طریق نهاد ها و سازمان منطقه ایی. دو سامانه ی نهادی مهم منطقه‌ای که می توانند ظرفیت هایی مناسب را در برابر ایران فراهم آورد اکو و سازمان همکاری شانگهای است. حرکت در این چارچوب ضمن ظرفیت سازی برای اقدامات بعدی، می تواند ابعاد رقابتی کشورهای دیگر در سطح منطقه ای را در برابر ایران به رقابت توأم با همکاری تبدیل کند. از طرف دیگر، حرکت در چارچوب سازمان شانگهای ضمن آنکه می تواند سیاست خارجی روسیه را به حاشیه برده و در قالب نهادی و محدود تعریف کند شرایطی را فراهم می آورد که انزوای ایران بوسیله آمریکا میسر نشود و این اقدام به علت

ایجاد وابستگی متقابل ایران با اعضای این سازمان ها به معنای انزوای چین، روسیه و سایر کشورهای عضو قلمداد شود که این امر در افزایش مخالفت‌ها در برابر ایالات متحده موثر خواهد بود.

۳- بسط چانه زنی با ترکیه

به نظر می‌رسد تداوم ارایه‌ی تفاسیر رادیکال از اسلام از سوی عربستان سعودی و پاکستان با توجه به نوع روابط دو جانبه این کشورها شرایطی فراهم می‌آورد که در عمل نمی‌توان با توجه به کمیت بسیار محدودتر شیعیان و اکثریت اهل سنت به توافقاتی با عربستان در این زمینه دست یافت یا آنکه بدیل‌هایی ارایه داد که قدرت شیعیان در منطقه با اهل سنت برابر شود. در این راستا مناسبات ایران با ترکیه علی‌رغم پیشینه‌ی رقابتی می‌تواند متفاوت از روابط با دو کشور پیش‌گفته تعریف شود. مشارکت فعالانه در اکو و همکاری دو کشور برای ایفای نقش میانجی‌گری و حل و فصل بحران‌ها و مناقشات منطقه‌ای و حتی جهانی و ظرفیت سازی برای نشان دادن جایگاه ارتباطی و مواصلاتی ایران چه در حوزه حمل و نقل و چه در موضوع خطوط انتقال انرژی نفت و گاز از محورهای مهم هستند که می‌تواند در تسهیل همکاری ایران و ترکیه در ارتباط با آسیای مرکزی مفید باشند.

نتیجه

پایان نظام دوقطبی بانماد فروپاشی شوروی دو پیامد مهم و مرتبط برای آسیای مرکزی داشت: اول آنکه در نتیجه‌ی این فروپاشی شرایطی فراهم آمد که زمینه برای حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم آمد و دوم آنکه هویت اسلامی به عنوان مقوله‌ی به حاشیه رانده شده در دوران حاکمیت کمونیست‌ها، توانست در شرایط جدید مجالی برای ایفای نقش در کشورهای آسیای مرکزی بیابد. در این منطقه، شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید که هیچکدام از آنها بحران‌های چندگانه دولت - ملت سازی، مشروعیت، هویت و اقتدار را پشت سر نگذاشته بودند باعث شد تا عرصه درونی این دسته از کشورها بعضاً در ارتباط با همسایگان یا فراتر از آن در سطح منطقه‌ای با بی‌ثباتی مواجه شود. نتیجه‌ی این بی‌ثباتی افزایش حضور کنشگرانی بود که صرف نظر از پیوندهای قومی - نژادی و مذهبی، نقش‌یابی سیستمی را محور کاری خود قرار داده بودند. تشتت، بی‌ثباتی، عدم انسجام و فرهنگ سیاسی پیشینی به عنوان عوامل سطح واحد و نیز حضور قدرت‌های مختلف منطقه‌ای و فراتر از آن نظیر چین، روسیه، ایالات متحده، ترکیه، عربستان و پاکستان و در اشکال ضعیف‌تر اسرائیل و هندوستان به عنوان عوامل سطح ساختار وضعیت را در دو دهه اخیر ایجاد کرده است که در عمل مانع از ایفای نقش فعال بوسیله جمهوری اسلامی در منطقه با تکیه بر هویت اسلامی

شده است. از اینرو اجتناب از سیاست خارجی تک محور (قومی، مذهبی یا روس محور) و نیز توجه به نوعی عملگرایی در رفتار و اقدامات در آسیای مرکزی می تواند بستری را مهیا سازد تا ج.ا.ایران علاوه بر مزایای اقتصادی و دیپلماتیک، روندهای تنش‌زا را کاهش و حوزه‌های رقابتی را به رقابت توأم با همکاری تبدیل کند و در نتیجه با تحکیم ثبات و آرامش درونی این منطقه، ضمن از بین بردن اساس توجیحات حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای، زمینه را برای نقش فعال‌تر هویت اسلامی فراهم آورد. به عبارت دیگر، اولویت بخشی به مقوله هویت نیز در گرو اهمیت بخشیدن به سایر مقولات بویژه اقتصاد است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۷۰)، *ملیت‌های آسیای میانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۸)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳. اسپوزیتو، جان‌ال. (۱۳۸۲)، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۴. آیدین، مصطفی (۱۳۷۷)، "نقش ترکیه در پیش‌گیری و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز." ترجمه قاسم ملکی، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۷، دوره ۳، شماره ۲۲، زمستان، صص ۱۱۲-۱۰۱.
۵. پکر، گوندن (۱۳۷۷)، "اسلام: اسطوره یا واقعیت"، ترجمه سیدعلی موسوی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۷، شماره ۲۳، پاییز، صص ۹۴-۷۹.
۶. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴)، *سیاست خارجی ج.ا.ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۷. خیری، ابوذر (۱۳۷۹)، "تجدیدحیات اسلام در آسیای مرکزی"، ترجمه سیاوش یاری و پرویز باقری، *تاریخ اسلام*، سال اول، شماره ۴، صص ۲۰۷-۱۸۶.
۸. رضایی، علی اکبر (۱۳۷۷)، "اسرائیل در آسیای مرکزی و قفقاز"، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۷، دوره ۳، شماره ۲۳، پاییز، صص ۷۸-۶۵.
۹. صادقیان خوری، وجیهه (۱۳۷۷)، "سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز"، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۷، دوره ۳، شماره ۲۴، زمستان، صص ۱۳۸-۱۲۱.
۱۰. کولایی، الهه (۱۳۷۶)، *سیاست و حکومت در آسیای مرکزی*، تهران: سمت.
۱۱. گروه بحران بین‌المللی (۱۳۸۳)، *اسلام رادیکال در آسیای میانه: واکنش به حزب التحریر*، ترجمه احسان موحدیان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۲. محمدی، منوچهر (۱۳۸۷)، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. ملکی، محمدرضا (۱۳۷۷)، "روابط ترکیه و اسرائیل در آسیای مرکزی و قفقاز"، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۷، دوره ۳، شماره ۲۴، زمستان، صص ۵۶-۳۹.
۱۴. هیبر، راسکا (۱۳۷۷)، "سیاست چین در آسیای مرکزی"، ترجمه لادن مختاری، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۷، دوره ۳، شماره ۲۴، زمستان، صص ۱۲۰-۹۹.

ب. خارجی:

1. Bloom, W. (1990), **Personal Identity, National Identity and International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.
2. Brill Olcott, M. (1999), "Moscow's Troublesome Muslim Minority." **The Washington Quarterly**, 9, Spring 78-84.
3. Ehteshami, A. ed. (1994), **From the Gulf to Central Asia**, University of Exeter Press.
4. Malik, H. ed. (1996), **Central Asia: Its Strategic Importance and Future Prospects**, New York: St. Martin's Press.
5. Murray, D. (2010), **U.S Foreign Policy and Iran**, London and New York: Routledge.
6. Piacentini, Valeria. (1994), "Islam: Iranian and Saudi Arabian Religious and Geopolitical Competition in Central Asia" in A. Ehteshami (ed), **From Gulf to Central Asia**, Washington: U.S Institute of Peace Press.
7. Rashid, Ahmad. (1994), **The Resurgence of Central Asia**, London: Zed Books.
8. Ummov, A. (1998), "Islamic Fundamentalism." in Yongin. Zhang and Rouben Azizian. (eds) **Ethnic Challenge Beyond Borders**, Chinese Basingstock: Macmillan.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

- «نظریات عدالت در اندیشه سیاسی ابن خلدون»، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۷۹؛ «عدالت و خود کامگی در اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک»، شماره ۵۴، زمستان ۱۳۸۰؛ «جنبش اجتماعی مزدک و اندیشه سیاسی شاهی»، شماره ۶۵، پاییز ۸۳؛ «ارزیابی کاربرد هرمنوتیک در پژوهش های سیاسی اسلامی»، شماره ۴ زمستان ۱۳۸۷.